جهانى سازى غربى و جهانى شدن اسلامى

تحليلى از غربى سازى جهان و حكومت جهانى امام عصر ـ عليه السلام ـ

«قسمت دوم»

مرتضى شيرودى

پروژه جهانى شدن

در پروسه، كسى يا چيزى كنترلى بر ايجاد، ابقا و نظارتى بر اوضاع يك پديده ندارد و از سرانجام آن بى خبر است. در حقيقت، پروسه سير طبيعى پديده، با فراز و نشيبهاى طبيعى است. در حالى كه پروژه در دستِ سكان دارى است كه قصد دارد با بسيج منابع، آن را به مقصدى خاص هدايت نمايد. به طور كلى، چند نظريه درباره پروژه يا پروسه بودن جهانى شدن وجود دارد:

1ـ به اعتقاد برخى، جهانى شدن يك پروژه است كه پيشتر غرب ـ به ويژه امريكا ـ براى ادامه تسلط بر جهان طراحى كرده بود كه در دهه هاى اخير، روندى رو به رشد گرفته است. طرفداران پروژه بودن جهانى شدن، طيفهاى مختلفى را در بر مى گيرند:

الف ـ جهانى شدن از آغاز به عنوان يك پروژه متولد شد و تمام آن، از پيش طراحى گرديده است; ب ـ جهانى شدن از درون واقعيتهاى ديگر اجتماعى زاده شده، و در واقع بخشى از آن پيشتر طراحى شده است نه تمام آن. [1]

2ـ دسته اى ديگر، جهانى شدن را يك پروسه مى بينند، و عقيده دارند كه اين تئورى، يك روند است و محتاج زمان. به اعتقاد اين گروه، گرايشهاى مختلف جهانى شدن، از قرنها پيش وجود داشته است و در اين باره، حتى از جهانى شدن سرمايه در قرن شانزده و هفده سخن مى گويند. در اين ديدگاه، پروسه جهانى شدن، تداوم پروسه هاى كوچك تر قبلى است. در ميان طرفداران اين نظريه، عده اى بر اين باورند كه اگرچه هر پروسه، محصول پروسه قبل است، امّا يك پروسه جديد است كه چندان نمى توان براى آن ريشه ها و بسترهاى دور و دراز يافت. از اين رو، آنها پروسه جهانى شدن را محصول ريشه هاى سياسى ـ اجتماعى دو دهه گذشته مى دانند. [2]

3ـ پيروان نظريه سوم مى گويند: درست است كه جهانى شدن يك پروسه است، ولى ممكن است بعدها به يك پروژه تبديل شود. مثلاً، اروپا با رنسانس در آغاز راه توسعه قرار گرفت، با تغيير در افكار و راه اندازى اقتصادى، وضع داخلى اش را بهبود بخشيد و به انباشت ثروت و سرمايه دست يافت، و پس از آن به فكر استعمار در كشورهاى مختلف افتاد و دويست سال بدبختى و بيچارگى را براى كشورهاى قاره هاى آسيا، افريقا و امريكاى لاتين به بار آورد. نظريه ديگر در اين باره آن است كه جهانى شدن، در مرحله نخست پروژه است و بعد به پروسه تبديل مى شود. [3]

4ـ نظريه ديگر آن است كه جهانى شدن پروسه و در عين حال پروژه است. پيروان اين نظريه معتقدند اگر جهانى شدن را به عنوان يك پروژه يا پروسه تحليل كنيم، از مضرّات و منافعى كه حول و حوش پروژه يا پروسه جهانى شدن وجود دارد، غافل خواهيم ماند. در اين نظريه، از جهانى شدن پروژه اى، به جهان سازى; و جهانى شدن پروسه اى، به جهانى شدن تعبير مى شود. [4]

انديشمندان بسيارى درباره هر يك از نظريه هاى مذكور سخن گفته، و در تبيين آنها كوشيده اند، از جمله:

1ـ به اعتقاد دكتر حسين سليمى ـ مدرس دانشگاه ـ جهانى شدن، يك واقعيت است. با پذيرش اين واقعيت، دچار تناقض نمى شويم; زيرا به باور رابرتسون بومى شدن عين جهانى شدن و جهانى شدن عين بومى شدن است; يعنى در جهانى شدن، همه فرهنگهاى جهانى يكى مى شوند، ولى فرهنگهاى مختلف، امكان حضور و تعامل را در آن عرصه خواهند داشت. از آنجا كه جهانى شدن يك واقعيت است، ما در عصر جهانى شدن، قدرت انتخابهاى متعدد را نداريم. نتيجه سخن آن است كه جهانى شدن يك پروژه است و بايد در مقابل آن تسليم بود! [5]

2ـ سهراب شهامى ـ معاون دبير كل اكو ـ جهانى شدن را يك پروسه مى داند كه بر سه مفهوم زير پايه گذارى شده است: الف ـ آزادسازى تجارت (باز شدن مرز كشورها به روى تجارت كالاها); ب ـ خصوصى سازى (= حضور عمده شركتهاى چند مليتى و سرمايه گذارى مستقيم از طريق اين شركتها); ج ـ توسعه ارتباطات (= الكترونيكى شدن ارتباطات تجارى.)

حاصل اينكه جهانى شدن فرآيندى است بر پايه اقتصاد، باز شدن بازارها، جانشين شدن قوانين جهانى به جاى داخلى. در اين فرآيند، كالاها مليت خود را از دست مى دهند مگر كالاهاى سنتى; كالاها و خدمات تحت نظريه اقتصادى مكانيزم بازار قرار مى گيرند; فروشنده، تعيين كننده نوع كالاهايى است كه به بازار مى آورد، نه تعيين كننده طرف معامله. [6]

3ـ دكتر حسين سيف زاده ـ استاد دانشگاه ـ بخشى از جهانى شدن را پروسه و بخشى ديگر را پروژه مى داند. بر اين اساس، سه برخورد با آن تشخيص داده است: الف ـ عده اى نه فرآيند جهانى شدن را مى پذيرند، نه اقدام جهانگرايانه غرب را; مثلِ چين تا زمان مائو، ژاپن تا 1945 و بنيادگرايان اسلامى! ب ـ تعدادى كه فرآيند جهانى شدن را پذيرفته اند ولى خواهان ابقا و تحكيم فرهنگ بومى اند، مثل دولت آقاى خاتمى; ج ـ عده اى هم فرآيند جهانى شدن را پذيرفته اند و هم اقدام جهانگرايانه غرب را; مانندِ تركيه. [7]

4ـ دكتر عاملى در گفت و گو با پروفسور مولانا، ضمن رد نظريه وى كه جهانى شدن را تنها يك پروژه معرفى مى كند، مى افزايد: «من به خلاف آقاى مولانا معتقدم جهانى شدن، ضمن اين كه يك پروژه است، يك فرآيند هم هست».

وى در توجيه سخنش به تعبير لرنر در اين باره، استناد مى كند و مى گويد: «شخصى به مادرى گفت: كودك بسيار زيبايى داريد. مادر گفت: عكسش را نديده اى، عكسش از خودش قشنگ تر است». [8]

همچنين درباره اينكه جهانى شدن، پروژه اى هدايت شده از سوى غرب با هدف گسترش همه جانبه آموزه هاى ليبراليسم در ابعاد فرهنگى، سياسى و اقتصادى و مشروعيت بخشيدن به هژمونى غرب است يا يك جريان يا فرآيند طبيعى عصر حاضر و برآيند گسترش فزاينده ارتباطات است، ديدگاههاى مختلفى وجود دارد.

جهانى سازى يا امريكايى سازى؟

هرى مگداف مى گويد: هياهوى يك و نيم دهه گذشته درباره جهانى شدن، چيز تازه اى نيست; بلكه بخشى از يك پديده مستمر با پيشينه اى طولانى است. در آغاز، سرمايه دارى غربى براى ايجاد يك بازار جهانى پا به عرصه حيات گذاشت، سپس امواج طولانى نفوذ و رشد آن در كشورهاى ديگر جهان، از راه فتوحات نظامى و رخنه اقتصادى ادامه يافت. [9]

همچنين، سمير امين در مقاله امپرياليسم و جهانى شدن گفته است: تسخير امپرياليستى كره زمين يا جهانى كردن از سوى اروپائيها و فرزندان امريكايى آنان، در سه مرحله صورت گرفت:

پايان جنگ سرد منجر به پيدايى محيطى شد كه برخى آن را جهان تك قطبى يا يك ابرقدرتى ناميده اند.

مرحله اول: با تعرض ويرانگرِ نظام سرمايه دارى سوداگر غربى در حوزه اقيانوس اطلس آغاز شد كه آن، به تسخير امريكاى شمالى، مركزى و جنوبى انجاميد. حاصل اين مرحله، تخريب تمدنهاى سرخ پوستان، اسپانيا و مسيحى كردن منطقه از طريق قتل عامهاى تمام عيار بود، و سرانجام به روى ويرانه هاى آن ايالات متحده امريكا! ساخته شد.

استعمارگران انگوساكسونى همين مسئله را در استراليا و زلاند نو تكرار كردند; زيرا پروتستانهاى انگليسى از كتاب مقدس خود حق نابود كردن كفار و محو كردن آنان از روى كره زمين را نتيجه مى گرفتند. نتايج فاجعه بارِ نخستين فصل گسترش جهانى سرمايه دارى، اگرچه نهضتهايى چون انقلاب بردگان در سن دومينگ (هائينى امروز) در پايان قرن هجدهم را برانگيخت، با پيروزى سرمايه دارى غربى به پايان رسيد.

مرحله دوم: اين مرحله مقارن با انقلاب صنعتى است و به انقياد استعمارى آسيا و افريقا كشيد. هدف و انگيزه واقعى استعمارگران، تصاحب منابع طبيعى جهان و گشودن بازارها به روى كالاهاى غربى بود، اين بار نيز، غربيها تعرض و تجاوز به جهان را مأموريتى مقدس قلمداد كردند. پيامدهاى اين مرحله، قطبى شدن جهان و افزايش نابرابرى بين جهانيان از دو برابر در سال 1800 به شصت برابر در سال 1917 بود; انقلاب روسيه و چين، پاسخى به اين نابرابرى شمرده شده است. از اين رو، شگفت آور نيست كه انقلابهاى رهايى بخش ملى در مناطق پيرامونى جهان، يعنى كشورهاى غيرغربى، روى داد. اين انقلابها، باعث شد كه براى مدتى جهان احساس آرامش كند، و سرمايه دارى هم ناچار گرديد خود را با وضعيت جديد سازگار نمايد. [10]

مرحله سوم: مرحله جديد با شعار توسعه و دموكراسى آغاز شد. دموكراسى يكى از شرايط ضرورى توسعه معرفى شد، ولى هيچ گاه به اثبات نرسيد; در حالى كه برخى معتقدند، در صورتى كه كشورى به توسعه دست يابد، دموكراسى مى تواند تحقق يابد. شرط لازم براى دريافت كمك از دموكراسيهاى بزرگ ثروتمند، ارائه گواهى دموكراسى است. [11] مدرنيته مترادف با سرمايه دارى است و دموكراسى كه مدرنيته را به وجود آورد، نيز محصول سرمايه دارى است كه امريكا در رأس آن قرار دارد. [12]

عيسى صفا در مقاله جهانى شدن امپرياليسم و سرمايه دارى بر آن است كه تاريخ واقعى جهانى شدن، با شكست اردوگاه سوسياليستى و بازگشت مناسبات سرمايه دارى به اين كشورها همراه است، و آن نيز، عربده اى بوده است كه بعد از پيروزى غرب سرمايه دارى در جنگ با عراق به رهبرى امريكا و بوش پدر كشيده شد. به همين سبب، او جهانى شدن را همان يك قطبى شدن جهان، تحت رهبرى قدرت امپرياليستى امريكا مى داند و مشخصات جهانى شدن در مفهوم سرمايه دارى امريكايى را به اين شرح بر مى شمارد:

1ـ تلاش براى حذف همه ساختارهاى اقتصادى كه در مقابل بخش خصوصى قرار مى گيرند;

2ـ مداخله آشكار و مؤثر صندوق بين المللى پول (= بانك جهانى) در اقتصاد كشورهاى ديگر;

3ـ حمله به پول ملى كشورهاى جهان سوم و ...;

4ـ مداخله فعال در بورس جهانى و ...;

5ـ انحصار و تمركز نوآورى، تحقيق و توسعه در مؤسسات خصوصى چند مليتى;

6ـ ديكتاتورى سهامداران و شركتهاى چند مليتى. ليونل ژوسپين نخست وزير فرانسه در اين باره گفته است: ما ديكتاتورى پرولتاريا را رد نكرديم كه ديكتاتورى سهامداران را بپذيريم. [13]

پل سوئيزى به نوعى ديگر، رابطه بين جهانى شدن و سلطه گرى امريكا را به تصوير مى كشد. به اعتقاد وى، امريكا يك بار ديگر براى استقرار مجدد سركردگى جهانى خود، متناسب با شرايط اقتصادى، سياسى و نظامى اش، دست به تعرض زده است. بنابراين، اولاً از نگاه سوئيزى، امريكا قبل از اين نيز، درصدد سلطه گرى بر كل قاره امريكا بود. ثانياً، اينك امريكا در تلاش است تا سلطه خود را در جهان كنونى و آينده جهان بسط و گسترش دهد.

يكى از ابزارهاى اساسى در سلطه گرى امريكا، قدرت نظامى است كه از سال 1945 سر برآورده است و تا زمانى كه شوروى پابر جا بود، روشى مسالمت جويانه داشت، ولى پس از آن به حالت تعرض درآمد. هنرى كيسينجر مى گويد: جهانى شدن فقط واژه ديگرى است، هم معناى سلطه ايالات متحده امريكا.

دستگاه اصلى كه استراتژى سلطه جويانه واشنگتن را اجرا مى كند، ناتو است، و علت اصلى عدم انحلال ناتو پس از فروپاشى پيمان ورشو و شوروى نيز همين است. هدف از پروژه جهانى شدن، ساختن يك جهان تك قطبى به سركردگى امريكاست كه يكى از اصولش، گسترش امپراطورى نظامى امريكايى بر جهان است. [14]

گرچه جهان گرايى امريكا متكى بر ابزارهاى نظامى است، ولى اين جهان گرايى مبتنى بر نگرشهاى فرهنگى امريكايى نيز هست; مثلاً آنها سفيدپوستان امريكايى را تنها مصداق انسان ناب مى دانند، پس تنها آنچه آنها در عرصه فرهنگ توليد مى كنند، بهترين فرهنگ انسانى خواهد بود. آنها مى گويند: ما بهترين هستيم، چرا كه ملت ما بهترين است; ما بهترين هستيم، چرا كه فقط ما انسان واقعى هستيم. [15]

جهان گرايى فرهنگى امريكايى، ابعاد ديگرى نيز دارد; مثلاً فرهنگ جهانى شدن را مى توان فرهنگ پسامدرن ناميد كه دربردارنده غربى شدن يا همان استيلاى كوكاكولاى امريكايى است.

اين فرهنگ رسانه اى و مصرفى غرب، مبتنى بر كالايى شدن است كه در آن مصرف، روش اصلى اظهار وجود است. صدور چنين فرهنگى به ديگر نقاط جهان، از طريق گسترش ارتباطات جمعى، يك فرهنگ جهانى پسامدرن به شمار مى رود.

بحث درباره جهانى شدن، يعنى همان سلطه امريكا را با سخنانى از هانتينگتون به پايان مى بريم. به اعتقاد وى:

اولاً تمدن غرب معرف فرآيند مدرن سازى و صنعتى شدن بوده كه اينك ابعاد جهانى يافته، يا به بيان ديگر، غرب هم اينك در حال شكل دادن يك امپراطورى جهانى است;

ثانياً غرب بدون امريكا، بخش عقيم و در حال سقوطى از جمعيت و عرصه جهان خواهد بود كه در يك جزيره كوچك و جدا در انتهاى اوراسيا قرار گرفته است;

ثالثاً امريكاييها از لحاظ فرهنگى، بخشى از خانواده غرب اند. وقتى امريكاييها به جست و جوى ريشه هاى فرهنگى خود بر مى خيزند، آن را در اروپا خواهند يافت.

بنابراين، تلاش طرفداران پديده چند فرهنگى كه اعتقاد به جدايى فرهنگ امريكايى از فرهنگ اروپايى دارند، و در فرهنگ اروپايى فضيلتى نمى بينند، و تنها بر جهات منفى آن تأكيد دارند، در جداسازى ميراث گناهكارانه فرهنگ اروپايى از فرهنگ پُرگناه امريكا بيهوده است. حاصل كلام هانتينگتون آن است:

1ـ جهانى شدن به معناى غربى سازى است; [16]

2ـ در رأس غربى سازى جهان، امريكا قرار دارد.

فوكوياما هم به نتيجه هانتينگتون رسيده است كه مى گويد:

«جهانى شدن، همان امريكايى شدن است و امريكايى شدن به معناى پذيرش ارزشهاى امريكايى در دو دهه 40 و 50 از سده بيستم ميلادى است.» [17]

پس ترديدى باقى نمى ماند كه مراد از جهانى شدن، همان سلطه گرى امريكا بر جهان است; اما آيا امريكا قادر است جهانى سازى امريكايى را در جهان براى هميشه مستقر و نهادينه نمايد؟

در اين باره، به نظريات سه نظريه پرداز معروف امريكايى يعنى كيسينجر، فوكوياما و هانتينگتون استناد مى كنيم:

الف ـ پايان جنگ سرد، منجر به پيدايى محيطى شد كه برخى آن را جهان تك قطبى يا يك ابرقدرتى ناميده اند; اما در آن، امريكا از موقعيت برتر و بهترى براى ديكته كردن دستورهاى جهانى خويش به طور يك جانبه برخوردار نيست.

به ديگر بيان، توان امريكا در به كارگيرى قدرتش در شكل دادن به بقيه جهان، در عمل كاهش يافته، در حالى كه قدرت و تفوق امريكا نسبت به ده سال قبل افزايش يافته است. البته امريكا خود نيز برداشت روشنى از آنچه در پى استقرارش در جهان پس از جنگ سرد است ندارد.

جهانى سازى امريكايى بر ويلسون گرايى قرار دارد، و آن به عنوان رويكرد اساسى سياست خارجى امريكا بر اين فرض قرار داشت كه امريكا داراى ماهيتى استثنايى است و از اين رو، در فضايل و قدرت بى همتاست، و چنان به قدرت و قداست اهدافش اعتقاد دارد كه مى تواند مبارزه براى گسترش ارزشهاى خود در سطح جهان را حق خود بداند و آن را نيز مشروع جلوه دهد; اما در قرن جديد (= قرن بيستم و بيست و يكم) عواملى باعث مى شوند كه امريكا كمتر استثنايى جلوه كند. گرچه قدرت نظامى امريكا در آينده قابل پيش بينى، بى رقيب خواهد ماند، ولى از آن قدرت، به تنهايى نمى تواند در جنگها سود ببرد. امريكا احتمالاً قوى ترين اقتصاد جهان را طى سالهاى پس از آغاز قرن جديد دارد، در عوض با رقابت اقتصادى اى مواجه مى شود كه آن را در طول جنگ سرد تجربه نكرده است.

بنابراين، امريكا هر چه قوى تر باشد، باز به عنوان يك كشور، ظرفيت و توان تحميل تمامى خواسته هاى خود بر بقيه نوع بشر را ندارد. از اين رو، كيسنجر سفارش مى كند: امريكا تنها از طريق برقرارى توازن قوا مى تواند به منافعش دست يابد. براى حفظ يا استقرار توازن قوا، نيازمند شريك است. اين شركا هميشه نمى توانند براساس ملاحظات اخلاقى انتخاب شوند. [18]

ب ـ به باور برخى، اعتقاد غربيها به جهانى بودن فرهنگ غرب، يا عقيده به اينكه ملتهاى

غير غربى بايد ارزشها و نهادهاى غربى را بپذيرند، غيراخلاقى و غيرممكن است; زيرا اگرچه قدرت نيمه جهانى اروپاييها در پايان قرن نوزدهم و سلطه جهانى امريكا در پايان قرن بيستم بر جهان حاكم بود، اينك جهان گرايى اروپايى ديگر وجود ندارد، و پيشگامى امريكا هم در حال افول است; دست كم تهديد شوروى موجود نيست تا سلطه جهانى امريكا را موجه و مشروع سازد. [19] از اين رو، هانتينگتون، از رهبران غربى مى خواهد كه بكوشند كيفيت تمدن غربى را بازسازى و نگهبانى نمايند.

وى اين مسئوليت را بيش از آنكه متوجه اروپا بداند، متوجه امريكا مى داند. از نگاه او براى حفظ تمدن غربى، تعقيب و تحقيق اهداف زير اجتناب ناپذير است:

الف ـ دست يابى به همگرايى سياسى، اقتصادى و نظامى بيشتر و هماهنگ كردن سياستها با اين هدف كه كشورهاى متعلق به تمدنهاى ديگر، اختلافات خود را با كشورهاى غربى حل كنند;

ب ـ پذيرش جايگاه روسيه به عنوان كشور كانونىِ آيين ارتودوكسى و يك قدرت محلى عمده با منافعى مشروع در حفظ امنيت مرزهاى جنوبى خود;

ج ـ ادغام كشورهاى غربىِ اروپاى مركزى در اتحاديه اروپايى و ناتو يعنى كشورهاى گروه ويسگراد، جمهوريهاى حوزه بالتيك، اسلوونى و كرواسى;

د ـ كمك به غربى شدنِ امريكاى لاتين تا حد امكان و ايجاد پيوندهاى نزديك تر بين كشورهاى امريكاى لاتين با غرب;

هـ ـ محدود كردن گسترش قدرت نظامى متعارف و غيرمتعارف كشورهاى مسلمان و چين;

و ـ كند كردن شتاب دور شدن ژاپن از غرب و نزديك شدن اين كشور به چين;

ز ـ حفظ برترى تكنولوژيك و نظامى غرب بر تمدنهاى ديگر. [20]

ج ـ جوامع غربى به جاى آنكه درصدد باشند، اخلاق شهروندان خود را بهبود بخشند، در جست و جوى نهادهاى متكى بر قانون اساسى و فراهم آوردن مبادله مبتنى بر بازار آزاد هستند، در حالى كه هنجارهاى جهان صنعتى در طول 1965 تا 1995 به سرعت به سوى قهقرا رفته است.

وقوع ناهنجاريهاى اجتماعى، در اين دوره چنان زياد بوده است كه مى توان نام فروپاشى بزرگ را بر آن نهاد. نخستين و مهم ترين نشانه اين فروپاشى، زوال خانواده هسته اى است، اما همان طورى كه ديويد پاپينو (David popenoe =) خاطر نشان كرد، در سالهايى كه فروپاشى بزرگ در حال وقوع بود، كتابهاى درسى جامعه شناسى زوال خانواده را افسانه مى شمرد، ولى اثبات افسانه نبودن زوال خانواده، چندان مشكل نيست. چون:

الف ـ ميزان طلاق از حدود سال 1967 به بعد، به شدت در جامعه امريكا افزايش يافت، به گونه اى كه امريكا را بيش از هر كشور اروپايى از طلاق برخوردار ساخت. ميزان بالاى طلاق به اين معناست كه: 1ـ تعداد زيادى از فرزندان، بدون حضور يكى از والدين در خانه بزرگ مى شوند; 2ـ تعداد زيادى از كودكان از والدينى به دنيا آمده اند كه پدر و مادرشان با هم ازدواج نكرده اند. بنابراين جاى تعجب نخواهد بود كه بين سالهاى 1940 تا 1993، كودكانى كه از زنان غيرمتأهل به دنيا آمده اند، از پنج درصد به 31 درصد افزايش يافته است.

ب ـ برخلاف تبليغات، ميزان جنايت در اوايل دهه 1990، اگرچه به ميزان اوايل دهه 1980 نيست، نسبت به دوره بعد از جنگ جهانى دوم، همچنان بالاست. زشت كارى با كودكان (= سوء استفاده جنسى، مسامحه عاطفى و جسمى) نيز يكى از اقلام جنايت است كه بر پايه گزارش رسمى اداره سرشمارى امريكا، در دهه 1990 به سرعت افزايش يافته است. بال دال، سناتور جمهوريخواه در دوره مبارزه انتخاباتى رياست جمهورى كلينتون آشكار ساخت كه ميزان استفاده نوجوانان از مواد مخدر به ويژه از سال 1993 به بعد افزايش يافته است. [21]

جهانى شدن و مهدويت اسلامى

حاصل مباحث قبلى اين است كه جهانى سازى ريشه در غرب دارد، و در غرب متولد شده و بارور گرديده است. اصول و مبانى فكرى و فلسفى آن دقيقاً همان اصول و مبانى تفكر غرب است. انديشمندان متعددى نيز بر ارتباط مستقيم بين جهانى سازى و غرب و بر پروژه بودن آن تأكيد دارند.

در رأس پروژه جهانى سازى امريكاست، اما امريكا به دلايل مختلفى از صلاحيت رهبرى جهانى سازى برخوردار نيست. سپس اين پرسش پيش مى آيد كه اگر امريكا يا مسيحيت دولتى قادر به رهبرى عادلانه جهان نيست، پس چه كسى از اين توانايى برخوردار است؟! پاسخ، اسلام است. اما آيا جهانى سازى اسلام براساس تعاليم دينى اثبات پذير است؟! اين جهانى سازى بر چه اصولى استوار است و ويژگيها و ابزارهاى آن كدام است؟! [22] در پاسخ به پرسشهاى مذكور، مباحث زير را مرور مى كنيم:

جهانى شدن در كلام خدا و معصومان

اسلام جهانى تولد يافت، مسلمانان براى جهانى كردن اسلام بسيار كوشيدند، شيعيان هم به حكومت جهانى حجت بن الحسن ـ عليه السلام ـ دل سپرده اند. آيات و روايات اسلامى نيز، پروسه جهانى شدن اسلام را مورد تأييد و تأكيد قرار داده اند. از جمله آيات و روايات فراوانى كه درباره جهان مدارى اسلام است، موارد زير تنوع و كاربرد بيشترى دارد:

الف ـ قرآن: آياتى از قرآن به مسأله جهانى شدن اسلام اشاره دارند:

1ـ ( وَ نُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الاَْرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِى الاَْرْضِ وَ نُرِىَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ مَّا كَانُوا يَحذَرون ) [23]

«ما مى خواهيم بر مستضعفان زمين منت نهيم و آنان را پيشوايان و وارثان روى

زمين قرار دهيم و حكومتشان را در زمين پابرجا سازيم; و به فرعون و هامان و لشكريانشان، آنچه را از آنها ] = بنى اسرائيل [ بيم داشتند، نشان دهيم!»

اين دو آيه، هر چند به قصه حضرت موسى ـ عليه السلام ـ ، فرعون و بنى اسرائيل مربوط است، ولى محتوا و مفهوم آيات، تنها به آن بر نمى گردد. آنچه در آن دوره اتفاق افتاد، جلوه اى از اراده خداوند براى حاكميت بخشيدن مستضعفان بر مستكبران بود، در حالى كه اراده خدا در اين باره، به طور كامل تحقق نيافته است. پس روزى مى رسد كه خداوند حاكميت خويش بر زمين را از طريق سپردن آن به دست بندگان صالح تحقق بخشد. [24]

2ـ ( قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرنى إِلَى يَومِ يُبْعَثُونَ قالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرينَ إِلى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ) [25]

«(شيطان) گفت: پروردگارا! مرا تا روز رستاخيز مهلت ده (و زنده نگهدار; خداوند) فرمود: تو از مهلت يافتگانى! (اما نه تا روز رستاخيز، بلكه) تا وقت معينى.»

برپايه اين آيه، روزى فرا مى رسد كه شيطان ديگر بر انسان حاكميت ندارد. در واقع، خداوند با مهلت درخواستى ابليس تا روز قيامت، موافقت نكرد و تا زمان معينى (= تا قبل از برپايى قيامت) به او مهلت داد. با پايان يافتن حاكميت شيطان بر انسان، جهانى شدن اسلام از سوى بنده صالح خداوند تبارك و تعالى يعنى حجت بن الحسن ـ عليه السلام ـ آغاز مى شود. [26]

3ـ ( هُوَ الَّذِى أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دينِ الْحَقِّ لَيُظْهِرَهُ عَلى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ) [27]

«او كسى است كه رسولش را با هدايت و آيين حق فرستاد، تا آن را بر همه آيينها غالب گرداند، هر چند مشركان كراهت داشته باشند.»

امام صادق ـ عليه السلام ـ در تفسير اين آيه فرمود: «سوگند به خدا، هنوز تفسير اين آيه تحقق نيافته است.» راوى پرسيد: فدايت شوم پس چه زمانى تحقق مى يابد؟ امام فرمود: «وقتى با اراده خدا، قائم قيام كند.» [28] بنابراين، جهانى شدن اسلام و تشكيل حكومت واحد جهانىِ امام زمان ـ عليه السلام ـ با به كارگيرى علوم و فنون نوين به انجام مى رسد و تداوم آن با تدبير، تدبر، دانش و بينش ميسر مى شود.

4ـ ( وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِى الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الاَْرْضَ يَرِثُها عِبادِىَ الصّالِحُونَ ) [29]

«در زبور بعد از ذكر (تورات) نوشتيم كه بندگان شايسته ام وارث (حكومت) زمين خواهند شد!»

«يرثها» جنبه جهان شمولى دارد، يعنى همه حاكمان زمين، عباد صالح خواهند شد. اين مطلب در مزامير داوود، ـ مزمور 37 ـ به اين صورت آمده است: «حليمان وارث زمين خواهند شد». زبور در اين جا، نه زبور داوود، بلكه به اعتقاد مرحوم طبرسى، مراد مطلق كتاب آسمانى است. از اين رو، برخى از مفسران، آيه فوق را اين گونه ترجمه مى كنند: «علاوه بر قرآن در زبور هم گفتيم: بندگان شايسته ام وارث (حكومت) زمين خواهند شد!» [30]

5ـ ( وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى الاَْرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِى ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِى لا يُشْرِكُونَ بِى شيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَاُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ ) [31]

«خداوند به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته انجام داده اند، وعده مى دهد كه قطعاً آنان را حكمران روى زمين خواهد كرد، همان گونه كه به پيشينيان آنها خلافت روى زمين را بخشيد; و دين و آيينى را كه براى آنان پسنديده، پابرجا و ريشه دار خواهد ساخت; و ترسشان را به امنيت و آرامش مبدل مى كند، آن چنان كه تنها مرا مى پرستند و چيزى را شريك من نخواهند ساخت، و كسانى كه پس از آن كافر شوند فاسق اند.»

در واقع آيه مذكور بر اين مسأله دلالت دارد كه خداوند، جهان را با خاندان رسالت و امامت شروع كرد، با آنها نيز به خاتمه مى رساند. يعنى جهان در آغاز در اختيار شايسته ترين بندگان خدا بود، و در انتها هم در يد قدرت صالحان روى زمين است. [32] احاديث بسيارى نيز تصريح دارد كه حكومت الهى آينده زمين را فردى از خاندان رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ به دست مى گيرد. او از فرزندان على ـ عليه السلام ـ و فاطمه ـ سلام الله عليها ـ است، و اين خاندان و ولى عصر ـ عليه السلام ـ كليدهاى حكمت و معدنهاى رحمت الهى اند.

ب ـ حديث: برخى از روايات و احاديث اسلامى به تفسير آيات مربوط به جهانى شدن اسلام پرداخته اند. از جمله:

1ـ رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ فرمود:

«خلفا و جانشينان من و حجتهاى خدا بر خلق پس از من دوازده نفرند، اول آنان برادرم و آخرشان فرزندم. گفته شد: اى رسول خدا! برادرت كيست؟ فرمود: على بن ابى طالب، سؤال شد: فرزندت كيست؟ فرمود: مهدى كه زمين را از قسط و عدل پر سازد، همان سان كه از ظلم و جور پر شده باشد. قسم به آنكه مرا به حق به عنوان بشارت دهنده و ترساننده برانگيخت، اگر از عمر دنيا يك روز باقى مانده باشد، خدا آن را چنان طولانى سازد تا فرزندم مهدى قيام كند، سپس عيسى بن مريم پشت سرش به نماز ايستد.» [33]

2ـ رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ فرمود:

«در آخر الزمان مردى از فرزندان من قيام كند كه اسم او همانند اسم من و كنيه اش مثل كنيه من است، زمين را از عدل پر سازد، چنان كه از ظلم پر شده است و او مهدى ـ عليه السلام ـ است.» [34]

3ـ پيامبر فرمود:

«مهدى از ما (از من) است. چهره اى نورانى دارد، و بينى اش خميده. زمين را از قسط و عدل پر سازد، چنان كه از ظلم و جور پر شده است.» [35]

4ـ رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ فرمود:

«اگر از عمر دنيا جز يك روز نمانده باشد، خداى تعالى آن روز را چنان طولانى كند تا در آن روز مردى از من و اهل بيتم قيام كند كه اسم او اسم من است.» [36]

5ـ على ـ عليه السلام ـ از پيامبر ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ پرسيد:

«آيا مهدى ـ عليه السلام ـ از ما آل محمد است يا غير ماست؟ رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ فرمود: بلكه از ماست. خداوند به سبب او ختم كند ] كمال بخشد [ چنان كه به ما آغاز كرد.» [37]

اين احاديث پنج گانه بر پنج نكته مهم تأكيد دارند: اولاً اسلام درصدد گسترش خود در گستره جهان است; ثانياً گسترش جهانى اسلام با يدِ قدرت امام زمان ـ عليه السلام ـ تحقق مى يابد; ثالثاً حكومت امام زمان ـ عليه السلام ـ يك حكومت جهانى است; رابعاً جهانى شدن اسلام بر پايه عدل و قسط قرار دارد; خامساً حكومت جهانى امام زمان ـ عليه السلام ـ عمرى طويل دارد.

حكومت جهانى اسلامى و اصول فكرى آن: مبانى فكرى و فلسفى تمدن و فرهنگ اسلامى، ره آورد وحى الهى، بعثت انبيا و امامت اولياست كه عقل و فطرت اصيل انسانى بر آن مهر تأييد مى زند. اين مبانى اركان تمدن اسلامى در چهار قرن گذشته را ساخته و تداوم آن، نويد دهنده جهانى شدن تمدن اسلامى است.

برخى از مهم ترين عناصر اين مبانى عبارت اند از:

فطرت گرايى: توحيد نخستين شرط تشرف انسان به اسلام و لازمه ورود به جامعه جهانى

اسلام است. از اين رو، قرآن با تعابيرى چون لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ ، [38] لا إِله إِلاَّ هُو ، [39] لا إِلهَ إِلاَّ [40] ... اهتمام ويژه خود را بر اين اصل ابراز كرده است. يكتاپرستى، نقطه اشتراك همه انسانهايى است كه در جامعه جهانى اسلام مشاركت مىورزند، و آن، فراگيرترين عامل همگرايى اجتماعى انسانها به شمار مى رود. به همين دليل، خداوند مى فرمايد:

( فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِى فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ ) [41]

«پس روى خود را متوجه آيين خالص پروردگار كن! اين فطرتى است كه خداوند، انسانها را بر آن آفريده; دگرگونى در آفرينش الهى نيست، اين است آيين استوار; ولى اكثر مردم نمى دانند.»

آخرت گرايى: از آخرت گرايى در انديشه اسلامى به عنوان اعتقاد به معاد ياد مى شود. تأكيد اسلام بر معاد، به منظور تأسيس يك نظام جهانى است تا در كنار اعتقاد به مبدأ، سرنوشت ساز بودن نقش اين باور (= اعتقاد به معاد) در جهت گيرى زندگى فردى، جمعى و جهانى هويدا گردد; زيرا چنين اعتقادى، رفتار اجتماعى را متأثر مى سازد و آن را تحت كنترل در مى آورد.

قرآن كريم در اين باره مى فرمايد:

( اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ اَنَّكُمْ اِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ ) [42]

«آيا چنين پنداشتيد كه شما را بيهوده آفريده ايم و هرگز به سوى ما باز نمى گرديد؟»

كرامت انسانى: خداوند انسان را گرامى داشته و در قرآن فرموده است: ( وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِى ءَادَمَ ) ; «ما آدمى زادگان را گرامى داشتيم.» از نظر دين، انسان موجودى هم مادى و هم رحمانى است. از اين رو، برنامه جهانى شدن تمدن اسلامى با برنامه جهانى شدن غربى كه در پى سلطه بر انسان است، از بنيان متفاوت است; زيرا اسلام در پى ارج نهادن به انسانهاست، و تنها به استقلال آگاهانه و آزادانه او از پيام دين مى انديشد، و هرگز درصدد تحميل عقيده بر او نيست. با توجه به اين سه اصل، برنامه هاى جهانى اسلام عبارت اند از:

1ـ طبقه بندى انسانها بر مدار عقيده و ايمان، نه نژاد و خون و ...;

2ـ نفى سلطه گرى و سلطه پذيرى براساس قاعده نفى سبيل;

3ـ طرح و اجراى اصول و حقوق مشترك براى همه انسانها، اعم از كافر و مسلمان.

ساختار نظام جهانى اسلامى: تحقق ايده جهانى شدن اسلام و قوام آن بر پايه مبانى فكرى و فلسفى، منوط به اركان و ساختارى مناسب است [43] كه برخى از آنها عبارت اند از:

سلطنت خدا: حاكميت بر جهان هستى، تنها از آن خداست. در واقع، اراده الهى بر سراسر گيتى حاكم، و ادامه هستى به مدد و فيض او وابسته است.

به بيان ديگر، جهان و تمامى اركان و عناصرش در يد قدرت لايزال الهى قرار دارد، و هم اوست كه انسان را بر سرنوشت خويش حاكم كرده، و اداره جامعه بشرى را به وى سپرده است; يعنى اينكه، خداوند سبحان، حاكميت خويش در تدبير جامعه را به انسان واگذاشته كه آن نيز تجلى اراده خداست. در حقيقت، حاكميت خدا بر روى زمين به دست رهبر برگزيده الهى صورت مى گيرد. در چنين نظامى، عقلانيت، معنويت و عدالت، جامعه را به جهانى در مسير كمال تبديل مى كند.

جانشينى انسان: مهم ترين ويژگى امامت و رهبرى در ساختار نظام جهانى اسلام، برگزيده الهى بودن است. على بن ابى طالب ـ عليه السلام ـ در اين باره فرمود:

«وَ خَلَّفَ فيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الاَنْبِياءُ فى اُمَمِها، اِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً، بِغَيْرِ طَريق واضِح، وَ لا عَلَم قائِم.» [44]

«او نيز چون پيامبران امتهاى ديرين براى شما ميراثى گذاشت; زيرا ايشان امت خود را وانگذارد، مگر به رهنمون راهى روشن و نشانه اى معين.» [45]

به علاوه، امامت و رهبرى از ويژگيهاى ديگرى برخوردار است. از جمله مركز وحدت و يكپارچگى، زعامت معنوى و سياسى، اساس و پايه فعاليت بشريت، هسته مركزى نظم اجتماعى، مشروعيت بيعت مردمى، اسوه فردى و جمعى. همچنين، رهبرى و امامت در نظام جهانى اسلام، محور و قطب ايدئولوژيك به شمار مى رود; همان گونه كه على ـ عليه السلام ـ فرمود:

«اَما وَاللّهِ لَقَد تَقَمَّصَها ابْنُ اَبى قُحافَةَ وَ اِنَّهُ لَيَعْلَمُ اَنَّ مَحَلّى مِنْها مَحَلُّ الْقُطبِ مِنَ الرَّحى، يَنْحَدِرُ عَنّى السَّيْلُ، و لا يَرْقى اِلَىَّ الطَّيْرُ.» [46]

«آگاه باشيد، به خدا سوگند كه فلان (ابابكر) خلافت را چون جامه اى بر تن كرد، و قطعاً مى دانست كه جايگاه من نسبت به حكومت اسلامى آنان چونان محور است نسبت به آسياب.»

امت واحده: انسانها در نظام جهانى اسلام، در دوران بلوغ و شكوفايى عقلى و معنوى قرار دارند، و به مرحله والاى تعالى رسيده اند، و بالفعل از ارزشهاى واقعى انسانى برخوردارند. جامعه جهانى اسلامى، جامعه اى همگون و متكامل است، و در آن، استعدادها و ارزشهاى انسانى شكوفا مى گردد. نيازهاى اساسى فطرى برآورده مى شود، از همه ابزارها براى تحقق صلح و عدالت بهره مى گيرند; و به اين دلايل است كه خداوند در قرآن مى فرمايد:

( وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ) [47]

«و اين امت شما امت واحدى است; و من پروردگار شما هستم; پس از مخالفت فرمان من بپرهيزيد.»

قانون يگانه: حديث ثقلين، گوياى آن است كه راز دست يابى به سعادت دنيوى و اخروى، پيروى و اقتدا به قانون خوب (= كتاب الله) و مجرى خوب (= اهل البيت) است. اگرچه، جامعه بشرى از نقصان قانون رنج برده، رنجِ فقدان مجريان صالح، همواره عميق تر بوده است. در تهيه قانونى كه در جامعه جهانى اسلام حاكميت مى يابد، عقل كه قادر به ترسيم حدود و تعيين همه جانبه مسائل انسان نيست، دخالتى ندارد. اين قانون، قانون شرع است كه خداوند آگاه به همه نيازهاى انسان، آن را نازل كرده است. از اين رو همه جانبه بوده و كاملاً با فطرت انسانها سازگار است. در دوره تحقق حكومت جهانى اسلام، قانون تمام و كمال (= كامل) اسلام يا در حقيقت، سيستم حقوقى اسلام به اجرا در مى آيد كه همه در برابر آن يكسان اند، و براى هر شخصى به اندازه توان و استعداد، حقوق و وظايفى تعيين شده است.

تحقق ايده جهانى شدن اسلام و قوام آن بر پايه مبانى فكرى و فلسفى، منوط به اركان و ساختارى مناسب است.

ويژگيهاى حكومت جهانى موعود اسلامى: ويژگيهاى نظام جهانى اسلام يا مختصات جهانى شدن اسلامى، با هيچ نظام ديگر مقايسه نمى پذيرد. در اين نظام، جهانى بر پايه معنويت، عقلانيت، انسانيت، عدالت، امنيت، و ... شكل مى گيرد، و از اين رو، جامعه اى است كامل و متعالى. [48] اينك برخى از اين ويژگيها را مرور مى كنيم:

عدالت گسترى: عدالت در نظام جهانى اسلام، فراگير، گسترده و عميق است. به اين سبب، جهانى شدن اسلامى به تاريخ سراسر ظلم و جورِ جهان پايان مى دهد; به ريشه كنى ستمها و تبعيضها از جامعه بشرى مى پردازد و يك نظام اجتماعى بر پايه مساوات و برابرى مستقر مى كند. احاديث بسيارى به اين موضوع (= عدالت در جامعه جهانى اسلام) پرداخته اند. از جمله، ابو سعيد خدرى ـ از محدثين اهل سنت ـ از پيامبر ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ نقل مى كند:

«... شما را به ظهور مهدى ـ عليه السلام ـ بشارت مى دهم كه زمين را پُر از عدالت مى كند، همان گونه كه از جور و ستم پر شده است، ساكنان آسمانها و زمين از او راضى مى شوند و اموال و ثروتها را به طور صحيح تقسيم مى كند. كسى پرسيد: معناى تقسيم صحيح ثروت چيست؟ فرمود: به طور مساوى در ميان مردم، سپس فرمود: و دلهاى پيروان محمد را از بى نيازى پر مى كند و عدالتش همه را فرا مى گيرد.» [49]

على عقبه از پدرش چنين نقل مى كند:

«هنگامى كه قائم قيام كند، براساس عدالت حكم مى كند، و ظلم و جور در دوران او برچيده مى شود، و راهها در پرتو وجودش امن و امان مى گردد، و زمين بركاتش را خارج مى سازد، و هر حقى به صاحبش مى رسد ... و كسى موردى را براى انفاق و صدقه و كمك مالى نمى يابد، زيرا همه مؤمنان بى نياز و غنى خواهند شد.» [50]

و در روايتى ديگر آمده است:

«يَمْلاءُ اللّهُ بِهِ الاَْرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً.» [51]

«خداوند به وسيله او (حضرت مهدى) زمين را پر از عدل و داد مى كند، پس از آن كه از جور و ستم پر شده باشد.»

توسعه يافتگى: اطلاعات و صنعت در دوره حكومت جهانى امام عصر ـ عليه السلام ـ به آخرين درجه تكامل خود مى رسد. در اين دوران، هم توسعه علمى و هم توسعه اقتصادى به صورت همه جانبه اتفاق مى افتد. از اين رو، تمام علوم براى دست يابى به حداكثر پيشرفت و توليدات به كار مى افتد. احاديثى بر اين موضوع اشاره دارند.

امام صادق ـ عليه السلام ـ فرمود:

«علم و دانش بيست و هفت حرف (بيست و هفت شعبه و شاخه) است، تمام آنچه پيامبران الهى براى مردم آورده اند، دو حرف بيش نبود و مردم تاكنون جز آن دو حرف را نشناخته اند; اما هنگامى كه قائم ما قيام كند بيست و پنج حرف (شعبه و شاخه علم) ديگر را در ميان مردم آشكار و منتشر مى سازد، و اين دو حرف موجود را هم به آن ضميمه مى كند تا بيست و هفت حرف كامل شود.» [52]

در حديثى ديگر آمده است:

«حكومت او، شرق و غرب جهان را فراخواهد گرفت و گنجينه هاى زمين براى او ظاهر مى شود و در سراسر جهان جاى ويرانى باقى نخواهد ماند مگر آن كه آن را آباد خواهد ساخت.» [53]

امام باقر ـ عليه السلام ـ نيز فرمود:

«هنگامى كه قائم ما قيام كند دستش را بر سر بندگان گذارد و خردهاى آنان را گرد آورد و رشدشان را تكميل گرداند.» [54]

معنويت جويى: معنويت در حكومت جهانى امام زمان ـ عليه السلام ـ در حد اعلى است. در روايتى آمده است:

«رجالٌ لا ينامونَ اللَّيلَ لَهُمْ دَوِىٌّ فى صلاتِهِمْ كدوِىِّ النَّحْلِ يَبيتونَ قِياماً عَلى أطرافِهِمْ.» [55]

«مردانى كه شبها نمى خوابند، در نمازشان مانند صداى زنبوران عسل در كندو زمزمه و تضرع مى كنند، شب را با نگهبانى دادن پيرامون خود به صبح مى رسانند.»

صلح و آرامش: در يك حكومت ايده آل، امنيت شرط توسعه و لازمه پرداختن به معنويت است.

در حديث مى خوانيم:

«حَتّى تَمْشى الْمَرْأَةُ بَيْنَ العِراقِ اِلى الشّامِ لا تَضَعُ قدمَيْها اِلاّ عَلَى النَّباتَ وَ عَلى رأسِها زينَتُها لا يُهيجُها سَبُعٌ وَ لا تَخافُهُ.» [56]

«(راهها امن مى شود چندان كه) زن از عراق تا شام برود و پاى خود را جز بر روى گياه نگذارد. جواهراتش را بر سرش بگذارد، هيچ درنده اى او را به ترس نيفكند و او نيز از هيچ درنده اى نترسد.»

رضايت مندى: حكومت جهانى اسلام، «يرضى بخلافته السماوات و الارض» است; يعنى آسمان و زمين، توأمان اظهار رضايت و خشنودى مى كنند، و حكومتى است كه «سماواتيان از آن خوش مى دارند و آن را دوست دارند، حكومتى كه نتيجه و بركات آن براى همه، حتى مردگان، فرج و گشايش است.» [57]

نعمت و بركت: خدا به واسطه صالحانى كه حكومت جهانى را در دست دارند، بركت را به آنان ارزانى مى كند.

در حديث مى خوانيم:

«يَتَمَسَّحونَ بِسَرْجِ الإِمامِ يَطلُبونَ بذلك البَرَكَةَ.» [58]

«به زين اسب امام دست مى سايند تا بركت يابند.»

فرمان بردارى: اطاعت از امام زمان ـ عليه السلام ـ در حكومت جهانى اش، خالص و كامل است.

در حديث آمده است:

«با جانشان امام را در جنگها يارى مى كنند و هر دستورى بديشان بدهد، انجامش مى دهند.» [59]

ابزارهاى شكل دهى به حكومت جهانى اسلامى: نظام جهانى اسلام، براى تحقق خويش، نخست به اصل دعوت و هدايت عمومى و سپس در مواجهه با انسانهاى لجوج به جهاد فى سبيل الله متكى است.

1ـ اصل دعوت (امر به معروف و نهى از منكر): قرآن در اين باره مى فرمايد:

( ما اَرْسَلناكَ اِلاّ كافَّةً للنّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً ) [60]

«ما تو را جز براى بشارت و بيم دادن همه مردم نفرستاديم.»

و نيز اضافه مى كند:

( قُلْ يا اَيُّهَا النّاسُ اِنِّى رسُولُ اللّهِ اِلَيْكُمْ جَميعاً ) [61]

«بگو: اى مردم من فرستاده خدا به سوى همه شما هستم.»

همچنين، پيامبر گرامى اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ رسالت خود را دعوت و هدايت تمامى مردم دانست و فرمود:

«... فَاِنّى رَسُولُ اللّه الى النّاسِ كافَّةً لاُنْذِرَ من كانَ حيّاً وَ يَحِقَّ القولُ على الكافرين.» [62]

«من پيامبر خدا براى تمامى بشريت هستم، وظيفه دارم زنده ها را انذار و هشدار دهم و فرمان عذاب بر كافران مسلم گردد.»

دعوت و هدايت اسلامى بر پايه صلح و دوستى قرار دارد; زيرا همان گونه كه راغب اصفهانى در مفردات مى نويسد:

«الصُّلْحُ تَخْتَصُّ بازالَةِ النِّفارِ بَيْنَ النّاسِ.»

«صلح به زدودن كدورت از ميان مردم اختصاص دارد و به زدودن آن كمك مى كند.»

خداوند سبحان هم به پيامبر دستور مى دهد كه چنانچه دشمن تو از در مسالمت وارد شد، تو نيز با آن موافقت كن:

( وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها ) [63]

«اگر تمايل به صلح نشان دهند، تو نيز از در صلح درآى.»

2ـ اصل جهاد و جنگ عادلانه: اگر دعوت اسلامى مؤثر نيفتاد، و انسانهاى لجوج به مقابله با اسلام برخاستند، و يا كسانى كه دعوت را پذيرفتند، با خطر مواجه شوند، آن گاه اسلام بر جهاد و يا دفاع تأكيد مىورزد.

به آياتى در اين باره توجه كنيد:

1ـ ( يا أَيُّهَا النَّبِىُّ جاهِدِ الكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوايهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ) [64]

«اى پيامبر! با كافران و منافقان جهاد كن، و بر آنها سخت بگير! جايگاهشان جهنم است; و چه بد سرنوشتى دارند!»

2ـ ( وَ قاتِلُوا فِى سَبِيلِ اللّهِ الَّذينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ) [65]

«و در راه خدا، با كسانى كه با شما مى جنگند، نبرد كنيد! و از حد تجاوز نكنيد، كه خدا تعدى كنندگان را دوست نمى دارد!»

3ـ ( وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ من القَتْلِ وَ لا تُقتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الحرامِ حَتّى يَقتلوكُمْ فيهِ فَإِن قتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذلِكَ جَزاءُ الْكافِرينَ ) [66]

«و آنها ] = بت پرستانى كه از هيچ گونه جنايتى ابا ندارند [ را هر كجا يافتيد به قتل برسانيد! و از آنجا كه شما را بيرون كردند آنها را بيرون كنيد! و فتنه (و بت پرستى) از كشتار هم بدتر است! و با آنها، در نزد مسجدالحرام (در منطقه حرم)، جنگ نكنيد! مگر اينكه در آنجا با شما بجنگند. پس اگر (در آنجا) با شما پيكار كردند، آنها را به قتل برسانيد. چنين است جزاى كافران!»

عدالت در نظام جهانى اسلام، فراگير، گسترده و عميق است. به اين سبب، جهانى شدن اسلامى به تاريخ سراسر ظلم و جور جهان پايان مى دهد; به ريشه كنى ستمها و تبعيضها از جامعه بشرى مى پردازد و يك نظام اجتماعى بر پايه مساوات و برابرى مستقر مى كند.

پايان

پى نوشت :

[1] - سخنرانى دكتر سيد محمدكاظم سجادى در مركز مطالعات عالى بين المللى، تحت عنوان مخاطرات و فرصتهاى جهانى شدن ، روزنامه ايران، 18، 19 و 20 خرداد 1381.

[2] - همان.

[3] - همان.

[4] - گفت و گو با پروفسور مولانا و دكتر عاملى، بررسى ابعاد فرهنگى سياسى جهانى شدن و پيامدهاى آن ، مجله معرفت، شماره 55، تير 1381، ص 10.

[5] - ميزگرد بررسى آثار جهانى شدن بر گزينه هاى استراتژيك ايران ، مجله راهبرد، زمستان 1379، ص 245.

[6] - همان، ص 246.

[7] - همان، ص 241.

[8] - بررسى ابعاد فرهنگى و سياسى جهانى شدن و پيامدهاى آن در گفت و گو با پروفسور مولانا و دكتر عاملى، همان.

[9] - http: // W W W . etehade Fedaian . org / Kar 96 / 526 . htm

[10] - همان.

[11] - جهانى شدن جديد سرمايه دارى و جهان سوم ، ديويد هاروى، ترجمه وحيد كيوان، تهران، نشر توسعه، 1376، ص 105.

[12] - همان.

[13] - همان.

[14] - جهانى شدن با كدام هدف؟ ، پل سوئيزى و ديگران، ترجمه ناصر زرافشان، تهران، آگاه، 1380، ص 64 ـ 70.

[15] - جامعه شناسى سياسى معاصر، جهانى شدن، سياست، قدرت ، نش كيت، ترجمه محمدتقى دل فروز، با مقدمه حسين بشيريه، تهران، انتشارات كوير، 1380، ص 100 ـ 110.

[16] - برخورد تمدنها و بازسازى نظم جهانى ، ساموئل پى هانتينگتون، ترجمه محمدعلى رفيعى، تهران، دفتر پژوهشهاى فرهنگى، 1378، ص 485 ـ 501.

[17] - روزنامه جام جم (7 مهر 1381)، ص 8.

[18] - ديپلماسى ، هنرى كيسينجر، ترجمه فاطمه سلطانى يكتا و عليرضا امينى، ج 2، تهران، انتشارات اطلاعات، 1379، ص 568 ـ 614.

[19] - دين و جهانى شدن ، بريان، وايت و ريچارد، ليتل و ميشل اسميت، ترجمه منيژه جلالى، روزنامه همشهرى، 20 فروردين 1381، ص 6.

[20] - برخورد تمدنها و بازسازى نظم جهانى ، ساموئل پى هانتينگتون، ترجمه محمدعلى رفيعى، تهران، دفتر پژوهشهاى فرهنگى، 1378.

[21] - پايان نظم ، فرانسيس فوكوياما، ترجمه غلام عباس توسلى، تهران، جهان امروز، 1379، ص 14 ـ 34.

[22] - جهانى شدن جهان اسلام و سياستهاى جهانى ، حسام الدين واعظ (استاد دانشگاه ليدز انگلستان)، منبع: اينترنت.

[23] - سوره قصص (28) آيه 6 و 5.

[24] - گفتمان مهدويت (سخنرانيهاى گفتمان اول و دوم)، جمعى از سخنرانان، مؤسسه فرهنگ و انتظار، 1380، ص 32.

[25] - سوره حجر (15) آيه 36 ـ 38.

[26] - گفتمان مهدويت ، همان، ص 72.

[27] - سوره توبه (9) آيه 33.

[28] - تفسير نور الثقلين ، الشيخ العروسى الحويزى، ج 3، قم، علميه، بى تا، ص 507.

[29] - سوره انبياء (21) آيه 105.

[30] - گفتمان مهدويت ، همان، ص 104 و 37.

[31] - سوره نور (24) آيه 55.

[32] - گفتمان مهدويت ، همان، ص 38.

[33] - گفتمان مهدويت ، همان، ص 78.

[34] - گفتمان مهدويت ، همان، ص 89.

[35] - گفتمان مهدويت ، همان، ص 90.

[36] - گفتمان مهدويت ، همان، ص 91.

[37] - گفتمان مهدويت ، همان، ص 92.

[38] - سوره صافات (37) آيه 34.

[39] - سوره بقره (2) آيه 163.

[40] - سوره نحل (16) آيه 2.

[41] - سوره روم (30) آيه 30.

[42] - سوره مؤمنون (23) آيه 115.

[43] - دنياى اسلام، جهانى سازى و سده بيست و يكم ، ماهاتير محمد، روزنامه همشهرى، 2 آبان 1381، ص 8.

[44] - نهج البلاغه ، خطبه اول.

[45] - ترجمه اين عبارت نهج البلاغه و عبارتهاى ديگر، از ترجمه محمد مهدى فولادوند انتخاب شده است.

[46] - نهج البلاغه ، خطبه 3.

[47] - سوره مؤمنون (23) آيه 52.

[48] - انديشه اسلامى و مقوله جهانى شدن ، زكى الميلاد، ترجمه مجتبى عطارزاده، روزنامه آفتاب يزد، 14 آذر 1379، ص 8.

[49] - نور الابصار فى مناقب آل بيت النبى المختار ، الشيخ الشبلنجى، بيروت، الدار العاليه، 1405.

[50] - منتخب الاثر ، لطف الله صافى گلپايگانى، تهران، مكتبة الصدر، بى تا.

[51] - اعلام الورى ، ابوعلى فضل بن حسن طبرسى.

[52] - بحارالانوار ، محمدباقر مجلسى، ج 52، بيروت، مؤسسه وفا، 1304.

[53] - اسعاف الراغبين ، باب دوم، ص 140 و 141.

[54] - بحارالانوار ، همان، ص 328.

[55] - همان، ص 307.

[56] - منتخب الاثر ، همان، ص 474.

[57] - ميزان الحكمه ، محمد محمدى رى شهرى، ج 1، ص 187.

[58] - همان.

[59] - همان.

[60] - سوره سبأ (34) آيه 28.

[61] - سوره اعراف (7) آيه 158.

[62] - مكاتيب الرسول ، على احمدى ميانجى، بيروت، دارالمهاجر، بى تا، ص 90.

[63] - سوره انفال (8) آيه 61.

[64] - سوره توبه (9) آيه 73.

[65] - سوره بقره (2) آيه 19.

[66] - همان، آيه 191.